

نظریه های فلسفه رسانه

فرانک هارتمان^۱

مترجم: حسن رحمانی

چکیده:

این مقاله در نظر دارد ضمن تبیین مفهوم فلسفه رسانه به مبانی ارتباطات نزد فیلسوفان بپردازد. زبان و نسبت آن با فرهنگ و همین طور متغیرهای رسانه‌ای از دیگر مسائلی است که این مقاله آنها را بررسی می‌کند. از جمله موضوعاتی که در این مقاله به آن می‌پردازد عبارت است از رسانه ستیزی، واقعیت‌های رسانه‌ای و مفهوم رسانه، ارتباط‌شناسی مولف در پایان ضمن بررسی آرای افرادی مانند مک لوهان رسانه‌ها را به عنوان طبیعت جدید قلمداد می‌کند. واژگان کلیدی: فلسفه، رسانه، زبان، فرهنگ، پدیدارشناسی، صورت.

مفهوم فلسفه رسانه

فلسفه رسانه (Medienphilosophie) در کنار بخش سیستماتیک (systematisch) آن در برگرفته یک بخش بازسازی کننده (rekonstruktiv) نیز هست که عبارت از طرح مسئله با بازخوانی عناصری گزیده از سنتز فلسفی است. همچنین شاید فلسفه رسانه با طرح پرسش از رسانه‌های فلسفه (Medien der Philosophie) متعرض شرایط امکان برخی گفت‌وگوهای نظری نیز بشود. وقتی که جهان‌های متنی خود بسنده با جهان‌های تصویری، اصوات، برنامه‌دهی‌ها (Programmierungen) و مانند اینها رویارو می‌شوند، آنگاه باید پس از پرسش از جایگاه و حامل سازه‌های روحی (geistige Gebilde) از شرایط فراوری (Produktionsbedingungen) فلسفه نیز پرسش شود. سرانجام ساختارهای شبکه‌ای آن شرایط محیطی را شکل می‌دهند که در آنها نسبت مضاعف حسی - روحی انسان با خود و عالمش در فضای مجازی (Cyberspace) انتظارات تازه‌ای پدید می‌آورد.

اشتباه محض است، اگر فرض کنیم که با صرف نامگذاری، شاخه فلسفی جدیدی تاسیس می‌شود، چه رسد به اینکه ادعای صورت تازه‌ای از نظریه بنیادی (Fundamentaltheorie) تحقق پذیرد. همین طور بالعکس کافی نیست که یک مشت اصطلاح تخصصی فلسفی در حوزه مسائل

مربوط به نسبت انسان با واقعیت اکنون به جهت تنوع بر موضوعات رسانه‌ای اطلاق شود. اصطلاح فلسفه رسانه در اینجا قرار است نخست تنها برای پرسش‌های مقدم یا شاملی به کار رود که با تغییر کدهای فرهنگی (و از آنجا با یک انسان‌شناسی جدید) سر و کار دارند. همچنین این اصطلاح به معنی نوعی تداوم‌بخشی به پروژه فلسفی مدرنیته است که پیشتر به رسانه‌ای شدگی (Medialisiertheit) اصولی حیات بشری در وجوه مختلفش پرداخته است.

ضدیت با رسانه

تفکر درباره رسانه‌ها به عنوان شرط تفکر و فرهنگ در نزد فیلسوفان متعهد به حقیقت از آغاز وجود داشته است. لیکن اغلب به صورت ضدیت با رسانه (Antimedialismus) بوده است، بدین گونه که رسانه‌ها را به عنوان چیزی در نظر می‌گرفته است که تنها سطحیت، و هم‌اندازی (Suggestion) و وانمودسازی (Simulation) را فرا می‌آورد و بدینسان مانع از نظر افکندن به حقایق امور می‌شود.

بدینگونه در دیالوگ "فایدروس" (Phaidros) افلاطون خط و کتابت به عنوان امری مورد انتقاد قرار می‌گیرد که برای حافظه انسان پیامدهای منفی به همراه می‌آورد. به عقیده افلاطون، آموزندگان خط با این حافظه گسترش یافته صرفاً دچار توهم دانایی می‌شوند، اما حقیقتاً دانا نمی‌شوند. جالب اینجاست که همین عقیده افلاطون خود به کمک خط و نوشتار ماندگار شده و به ما رسیده است.

در تمثیل غار در دیالوگ "جمهوری" افلاطون که بسیار مشهور است، عالم محسوس به عنوان امری غیریقینی و کاذب مطرح دانسته می‌شود. مردمان اسیر حواس ظاهر سایه‌های افتاده بر دیوارهای غار را تصاویر واقعیت تلقی می‌کنند. اما آموزش حقیقی به جای چنین سایه‌هایی به مثال حق و خیر توجه دارد. مثل آن همچون نور تابناک آفتاب است در برابر آتش افروخته در غار که روشنایی‌اش سوسو می‌زند و سایه‌ها را بر دیوار می‌لغزاند. در ادامه، فلسفه مغرب‌زمین که به تولید متن به طور متوالی می‌پردازد، به گونه‌ای بدیعی در قلمرو نوشتار و چاپ حرکت می‌کند، بی آنکه این شرط امکان وجود خود را مورد تأمل قرار دهد. مکتوب کردن کار فکری و شناخت به عنوان پیوند میان معرفت و فرهنگ چاپی هیچ گزینه دیگری نمی‌شناسد، مگر محاضره یا شهود عرفانی. در متنهای خشک به فلسفه ورزی پرداخته می‌شود و جویهای تفکرات به دریای کتاب به مثابه صورت قطعی‌شان می‌ریزند. ممنوعیت تصویر نیز حاکی از همین نگرش است. بدین‌گونه ایمانوئل کانت در کتاب "نقد قوه حکم" (Kritik der Urteilskraft) چنین اعتقاد دارد که تنها کسی از «تصاویر و بازیچه‌های کودکان» یاری می‌جوید که به «قدرت ایده‌های بزرگ اخلاقی» باور نداشته باشد.

واقعیت رسانه‌ای و مفهوم «رسانه»

هیچ‌گونه ممنوع‌سازی آکادمیک یا دینی قادر نبوده است ورود تصاویر به فرهنگ ما را

متوقف کند. با ظهور عکاسی در قرن نوزدهم، خروج از کهکشان گوتنبرگ (Gutenberg-Galaxis) به طور قطعی آغاز گردید: این به معنی انقلابی رسانه‌ای است که با وقوع آن اینک اشیاء با وفاداری تقلیدناپذیری خود را به نمایش در می‌آورند. بدینسان هنری بدون فاعل (subjektlose Kunst) پدید می‌آید که آنچنان که آلکساندر فن هومبولت (Alexander von Humboldt) در سال ۱۸۳۹ از پاریس گزارش داده است، «بدون وقفه فاهمه (Verstand) و قوه تخیل (Einbildungskraft) را» مورد مخاطبه قرار می‌دهد.

این تکنیک که ادراک جهان و تفسیر آن را دچار دگرگونی ساخته است، می‌توانست خود به عنوان میحی فلسفی تلقی گردد، لیکن پس از گذشت یکصد سال از آن، والتر بنیامین ابراز شگفتی می‌کند که چرا «یک نوآوری رسانه‌ای مثل عکاسی مورد پرسش‌های فلسفی قرار نگرفته است». به نظر بنیامین، تاثیر دستگاه رسانه‌ای بر فاهمه و قوه تخیل، از راه نحوه جدید فرآیند آن، نه تنها زیبایی‌شناسی را، بلکه هرگونه احساس بنیادی انسان بودن را در «سرزمین تکنیک» که در آن «چهره واقعیت بدون دستگاه رسانه‌ای» به امری توهم‌آمیز تبدیل شده است، دچار انقلاب ساخته است. دیگر نمی‌توان از واقعیت رسانه‌ای (Medienwirklichkeit) به نام تجربه اصیل انسانی طفره رفت.

این مشاهده متضمن وجوهی دیگر نیز هست: تکنیک جدید واقعیت‌های جدیدی ایجاد می‌کند. رسانه‌ها نه تنها برای ایجاد واقعیت‌های جدید و طبیعت‌های ثانوی، بلکه برای درک واقعیت‌های قدیم و طبیعت‌های اولی نیز اهمیت دارند و منشاء تاثیرند. «رسانه» تنها در قرن بیستم به مفهومی تبدیل می‌شود که ما امروزه برای کارکردهای تکنیکی-رسانه‌ای کدگذاری، ذخیره‌سازی و انتقال‌دهی به کار می‌بریم. پیش از آن، «رسانه» معنی دیگری داشت. مفهوم آن در تاریخ فلسفه به وجوه مختلفی ظاهر می‌شود. اغلب مقصود از آن رساندن پیام‌های خارجی یا رساندن به طور عام است، اما گاه به معنی نگاه‌داری یا شبیه‌سازی نیز به کار می‌رود.

اما مفهومی از رسانه که جنبه تکنیکی یافته است، کم‌کم رواج می‌یابد. این مفهوم با آزمایش‌های علمی جدید در زمینه اپتیک و آکوستیک (مثلاً در دوره گوته) هم‌زمان می‌شود. هگل در کتاب "دانش منطق" (Wissenschaft der Logik) که در سال ۱۸۱۲ منتشر شده است، استطراداً ذکر می‌کند که همچنان‌که آب در اجسام کارکرد میانجی‌گرانه یک رسانه را دارد، در قلمرو امور روحی نیز نشانه‌ها یا زبان این کارکرد رسانه‌ای را بر عهده دارند. به گفته او، رسانه دروازه‌ای به سوی جهان امور سمبلیک است: در مقابل، رسانه‌های موجود اموری کاملاً غیردینی (profan) باقی می‌مانند: خواندن روزنامه در نظر این متفکر «نوعی نیایش صبحگاهی رئالیستی» در جهان روح (Welt des Geistes) است.

کنش واقعیت رسانه‌ای که در روزگار پس از هگل (با ظهور رسانه‌های قادر به ضبط واقعی (Realaufzeichnung) در اواسط قرن نوزدهم) شروع بدان می‌کند که به گونه‌ای نو مبدل گردد، ابتداء در فلسفه متعارف بازتابی نمی‌یابد. در اینجا باید به تمایزی مهم اشاره کرد: فلسفه رسانه نمی‌خواهد با رجوع به تاریخ فلسفه بیان کند که فیلسوفان مشهور هرکدام درباره رسانه‌ها

چه گفته‌اند، بلکه می‌خواهد خود را به عنوان پرسشی فلسفی در برابر عصر حاضر مطرح سازد.

فلسفه با چالشی دوگانه روبه‌روست: باید هم در مشروط بودن رسانه‌ای خود و هم در خود رسانه‌ها به عنوان مورد پژوهش فلسفی دقیق شود. فلسفه رسانه همچنین دربرگیرنده این پرسش است که فلسفه در شرایط جدید رسانه‌ای به طور کلی چیست. با استفاده از سخنی از هگل می‌توان گفت فلسفه این وظیفه را بر عهده می‌گیرد که آنچه را در زمانه هست، در فکر به ادراک درآورد. بنابراین، فلسفه رسانه باید انقلابات رسانه‌ای را مورد تامل قرار دهد، انقلاباتی که راه به سوی جامعه «تلماتیک» را هموار ساخته‌اند. در حالی که فلسفه‌ورزی آکادمیک، رسانه‌های جدید ذخیره‌سازی و انتقال‌دهی صوتی-تصویری را که از قرن نوزدهم شروع به دگرگون ساختن ادراک حسی انسان نیز کرده‌اند، و از آنجا واقعیت‌های رسانه‌ای را اساساً به کنار نهاده است، نخستین بار در قرن بیستم به طور جسته‌گریخته و نه سیستماتیک مباحث مربوط به نظریه رسانه‌ها در فلسفه جای باز می‌کنند که البته تقریباً همیشه صبغه نقد فرهنگ به خود می‌گیرند.

زبان، فرهنگ و صورت سمبلیک

پرسش اصلی در سنت فلسفی مدرن پیرامون برداشتهای مختلف از مسئله حقیقت یا حول اینکه ما چه چیز را از جهان می‌توانیم بشناسیم، دور می‌زند. شناخت‌شناسی مسئله خود را رسانه‌ای‌شدگی (Medialisiertheit) اصولی همه اشیاء می‌داند، یعنی همه آنچه ما می‌توانیم از جهان بشناسیم، در صورتی خاص قابل دسترسی است. همواره این تفاوت اصیل مطرح می‌شود، تفاوتی که از آنگاه که بشر در سیر تطور از طبیعت خروج کرده است، ممیزه انسان بودن است: جهان فی‌نفسه آنگونه نیست که ما آن را برای خود به ادراک در می‌آوریم.

ایمانوئل کانت در فلسفه نظری خود (نقد عقل محض، ۱۷۸۱) پرسش از ساختار تعیین‌کننده نسبت با جهان را در سوژه قرار می‌دهد؛ مع‌هذا شرایط این نسبت به طور استعلایی طرح می‌شوند و این بدان معنی است که هم پیش‌شرط‌های حسی و هم پیش‌شرط‌های فکری برای همه افراد بشر (کانت می‌گوید: ذوات دارای عقل (Vernunftwesen) حدود یکسان قرار می‌دهند، حدودی که جهان پدیدارها را صورت‌بندی می‌کنند. ما واقعاً نمی‌دانیم که اشیاء فی‌نفسه چگونه‌اند، زیرا آنها همواره تنها در صورتی معین برای ما داده شده‌اند.

اما منتقدان کانت از نظرگاه فلسفه زبان (به خصوص هردر (Herder) و ویلهلم فن هومبولت) توجه می‌دهند که عقل مستقل پنداشته شده حدود تعیین‌کننده خود را دارد، زیرا عقل همواره خود را در چارچوب فرهنگ یا زبانی معین صورت‌بندی می‌کند و بدین‌گونه وابسته به سنتی خاص است. زبان به منزله رسانه‌ای که افکار تنها در آن می‌توانند شکل یابند، همواره بیش از آنکه به عنوان بیان واقعیت اشیاء در نظر گرفته شود، به مثابه بیان نسبت اشیاء با انسان و نسبت افراد انسانی با یکدیگر تلقی می‌شود، آنچنان‌که نوشته نیچه در زمینه نظریه زبان تحت عنوان درباب حقیقت و دروغ به معنی جز اخلاقی (Ueber Wahrheit und Luege im aussermoralischen Sinne)

(۱۸۷۳) گواهی می‌دهد.

در دهه بیست و یکم، ارنست کاسیرر (Ernst Cassirer) که آن زمان در هامبورگ به تدریس اشتغال داشت، اثری سه‌جلدی به نام "فلسفه صورتهای سمبلیک" (Philosophie der symbolischen Formen) منتشر ساخت. با این کتاب است که در حوزه فلسفه زبان، گشت به سوی امر سمبلیک به صورتی قطعی اتفاق می‌افتد. در این میان، زبان و اسطوره (Mythos) در کنار مسئله شناخت فلسفی و تبیین علمی به عنوان روایتهای مستقل در فراشد انسان شدن مورد بحث قرار می‌گیرند: انسان دیگر صرفاً ذات دارای عقل محسوب نمی‌شود، بلکه به عنوان حیوان سمبلیک (animal symbolicum) مورد توجه قرار می‌گیرد.

کاسیرر در این گذر از نظریه فلسفی معرفت به نظریه سمبل در فلسفه فرهنگ که از نتایج تحقیقات زیست‌شناختی و قوم‌شناختی نیز بهره می‌جوید، تجلیات فرهنگ را به گونه‌ای «رسانه مصنوع» (artifizielles Medium) تعریف می‌کند که خود بین انسان و جهان قرار می‌دهد. انسان هرگز با اشیاء واقعی سر و کاری ندارد، بلکه سر و کار او با واقعیت رسانه‌ای شده است، یعنی با صورتهای سمبلیکی چون زبان، میتوس، هنر، دین و دانش.

آغازگاه پدیدارشناسانه

جستجو برای دست یافتن به صورت اصلی (Urform) تجربه و تحلیل واقعیت رسانه‌ای نشده تفکر، یا بهتر بگوییم، متدی فلسفی را تشکیل می‌دهد که خود را پدیدارشناسی می‌نامد. ادوموند هوسرل از حدود سال ۱۹۱۳ فکر پدیدارشناسی را ساخته و پرداخته کرد که قصد توجه به «خود چیزها» را دارد. بدین منظور، از لحاظ متدیک باید به طریقه تحویل (Reduktion) امری «حقیقی و اصیل» (Reduktion) که کارکردی به عنوان اساس معنی بخش (Sinnfundament) دارد، از تمامی پیش‌داوریه‌ها و ارزش‌گذاریه‌های فرهنگی آزاد شود. تنها با تاکید بر اضافه التفاتی خویشتن (Ego) و به عنوان کارکرد آگاهی است که معنی و دلالت آنگونه که هستند تقوم می‌یابند.

وقتی که هوسرل بیان می‌کند که «اشیاء» به‌دیده‌آمده "همواره بیش از آن چیزی است که ما "واقعاً و حقیقتاً" از آنها می‌بینیم»^۵ می‌توان این کوشش فلسفی را برای فراآوردن نسبت بی‌واسطه (Direktheit) (اگر نگوئیم نوعی پاکسازی) اساساً مبارزه‌ای برای خلاص کردن خود از واقعیت رسانه‌ای تلقی نمود. به طور انضمامی، در نزد هوسرل تنها سخن از موضوعاتی است که علم جدید طبیعت به جهان به واقع به تجربه درآمده و قابل تجربه که او زیست - جهان هرروزینه ما (unsere alltaegliche Lebenswelt) می‌نامید و همین امر را اساس معنی بخش علم طبیعت می‌شمرد تحمیل می‌کند.^۶

البته در آن روزگار هنوز سخنی از رسانه‌ها و شکل‌دهی سمبلیک آنها به این زیست - جهان تا مسائلی چون واقعیت ثانوی و واقعیات شبیه‌سازی شده نبود. نخستین بار ویلم فلووسر (Villem Flusser) به این کوشش متدیک در شرایط یک جهان از نو کد گذاری شده رنگ و رویی کاملاً

دیگرگون داد: پدیدارشناسی به مثابه طرد این توهم که در پس سطح رسانه‌ای امری اصیل‌تر پنهان شده است.

پدیدارشناسی به عنوان آغازگاه متدیک مبنای بسیار تاثیرگذاری برای نظریه‌پردازی در زمینه فلسفه رسانه شد. مارتین هایدگر به عنوان برجسته‌ترین شاگرد هوسرل سعی کرد زمینه تجربه پدیدارشناسانه را باز هم عمیق‌تر سازد، تا در هستی‌شناسی بنیادی (Fundamentalontologie) خود به طرح مسئله وجود پردازد که در ساحت حقیقت (Eigentlichkeit) در کار است و تنها از راههایی مثل زبان شاعرانه می‌توان بدان پی برد. زبان، نه به منزله وساطت‌کننده میان خویشتن و جهان و نه حتی به عنوان رسانه ارتباطی، برای این فلسفه جنبه اساسی پیدا می‌کند. از نظر هایدگر بشر قادر بدان نیست که بر ذات تکنیک مدرن چیرگی یابد، زیرا امری در آن به ظهور می‌رسد که همواره از هرگونه عمل بشری و از آنجا از هر تصرف منتقدانه پیشتر است.

نه وجود، نه نمود: گونتر آندرس

تطور تکنیک و رسانه‌ها در جهت یک انقلاب صنعتی دیگر در انسان‌شناسی سلبی گونتر آندرس (Guenther Anders) به بیان آمده است. او که شاگرد هوسرل و هایدگر بوده است، بر پایه تجربه‌های حاصل از مهاجرتش به آمریکا، رسانه‌های توده‌ای رادیو و تلویزیون را در رساله‌ای با عنوان «جهان به مثابه شیخ و ماتریس» مورد مذاقه فلسفی قرار داده است. آنچه در کار آندرس جالب توجه است، توجه به جنبه تکنیکی انتقال‌دهی است که به هرگونه نمود زیبایی‌شناختی صورت خاصی از واقعیت می‌بخشد: مه تصویر و نه حقیقت، هر رویدادی پخش می‌شود، از یک «ایهام هستی‌شناختی» صورت در عین حال حاضر و غایب تشکیل یافته است - که نه بود است و نه نمود - و انسان را به گونه‌ای گسسته‌خردی (Schizophrenie) ساختگی دچار می‌کند.^۷

تاریخ و متغیرهای رسانه‌ای:
پروژه گام‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
هارولد ای. اینیز

در اواسط قرن بیستم با توجه به نقشی که رسانه‌های صوتی-تصویری در فرهنگ غربی بر عهده گرفتند، این تجربه دیگر قابل انکار نبود که انحصار صدها ساله فرهنگ مکتوب به پایان خود رسیده است. اما از این دریافت که «مواد چاپی ... قدرت تاثیر خود را از دست داده‌اند»^۸ و دیگر برای بازفراوری (Reproduktion) اجتماعی تعیین‌کننده مطلق نیستند، نه تنها یک دورنمای فرهنگی، بلکه به خصوص این آگاهی حاصل می‌شود که پیشرفت تکنیکی و اجتماعی با یکدیگر همگامند. چنانکه مورخ اقتصادی کانادایی، هارولد ای. اینیز، در ۱۹۴۹ بیان کرده است، رسانه‌ها تمایلی به سوی واقعیت دارند، زیرا آنها نقش توزیع دانش در زمان و مکان را بر عهده گرفته‌اند.^۹ رسانه‌ها در شمار استراتژیهای فرهنگی هستند که عمدتاً نادانسته تاثیر می‌گذارند و در ارتباطی تثبیت‌کننده با سلطه سیاسی قرار دارند، سلطه‌ای که اگر به تاریخ نظر کنیم، بیشتر به عنوان امری

وابسته به عوامل مادی می‌نماید تا وابسته به مضامینی که این عوامل مادی حامل آنها هستند. این نیز به طرح یک رسانه‌شناسی تمدن می‌پردازد. این پرسش که رسانه‌ها چه اهمیت شناختی دارند، به پرسش از مشروط‌سازی زیست‌محیطی-تکنولوژیکی (environmental technological conditioning) ترجمه می‌شود. بدینگونه زبان، تصاویر و دیگر وسایط ارتباطی، مثل سنگ در معماری، ساختاری نه ثابت و غیرقابل‌تغییر، بلکه تاریخی و بالذات ممکن دارند. البته روابط اجتماعی و اقتصادی نیز بدین ساختار وابسته‌اند. در برابر خودکامی مادی متغیرهای رسانه‌ای که در یک فرهنگ معین به کار گرفته می‌شوند، و نیز در برابر انحصارهای ارتباطی و علمی مربوط بدانها (حکومت، کلیسا، دانشگاه) امکان وجود یک سویژکتیویته کاملاً آزاد قابل تصور نیست.

رسانه‌ها به عنوان طبیعت جدید:

مارشال مک لوهان

نظریه اصلی مک لوهان این بود که تطور تکنیکی و از آنجا رسانه‌های فرهنگ غربی بالضروره در مسیر سقوط و تلاشی نیستند: انحطاط فرهنگ مکتوبی که تاکنون تاثیرگذار در اجتماع بوده است، می‌تواند به معنی ظهور حسیت‌های جدید (neue Sinnlichkeiten) نیز تلقی شود، مثلاً به جای فرهنگ مکتوب یک فرهنگ شفاهی جدید (موسیقی پاپ و راک) در حال شکل‌گیری است. فرهنگی نوشتاری یا چاپی «عوامل مضامین دلالتی و ادراکی را قربانی می‌کند»^{۱۰} وی با تاثیرپذیری از مذهب انتقادی نو (New Criticism) در انگلستان ابتدا به فرهنگ عامیانه انسان صنعتی علاقه‌مند شد و بدون دقت متدیک اما با تیزبینی تحلیلی‌گرانه موضوعات رسانه‌ای مثل پوستره‌های سینمایی، آگهی‌های تجارتي، داستانهای مصور یا حتی صفحات جلد نیویورک تایمز را تحلیل کرد.

مدتها پیش از طرح مسئله پست‌مدرن، مک لوهان به لحاظ نظری نشان داد که اطلاعات، ارتباطات و دانش چه نقشی برای بازفرآوری جامعه بازی می‌کنند و چگونه فرهنگ و تکنولوژی را متبدل می‌سازند.

نوشتار، بافت و شبکه:

دریدا، دلوز / گواتاری

اینکه فرهنگ می‌تواند بر کدگذاری‌های دیگری به جز کدگذاری‌های الفبای فونتیک استوار باشد، این نسبی‌ساختن نقش خط و چاپ - یعنی پایان کهکشان گوتنبرگ - شاید شناخته‌شده‌ترین دستاورد مک لوهان در زمینه فلسفه فرهنگ باشد. بدینگونه سوژه بشری در نسبت وابستگی به تکنیک‌های فرهنگی تاریخی قرار می‌گیرد.

بدین ترتیب در دهه شصت یک سلسله نوشته‌های فلسفی منتشر شد که آماده‌گر تفکری بودند که بعدها به نام پست‌مدرن (مابعدتجدد) نامیده شد. میشل فوکو برپایه اشتغالش به مطالعه

تاریخ سیستم‌های فکری به این نتیجه رسید که زمینه‌ای که دانش بر آن استوار است، در طول زمان دچار تغییر می‌شود.

زبانی که به ظهور می‌آید، نوشتار است. اما نوشتار، آنچنان‌که ژاک دریدا در کتاب "گراماتولوژی" (Grammatologie) خود بیان کرده است، در حقیقت از نشانه‌هایی تشکیل نیافته است که مابه‌ازای چیزی باشند، بلکه متشکل از ردپایی است که در مجموعه پیوسته‌ای از ارجاعات گذاشته می‌شود و به صورت «شرط امکان هر کلمه و مفهوم» در می‌آید.^{۱۱} نظریه اصلی دریدا در باب کلمه محوری (Logozentrismus) تفکر غربی در برابر نظریه اولویت زبان گفتار که برای فلسفه رسانه بسیار اهمیت دارد، گونه‌ای خاص از «غفلت از نوشتار» را قرار می‌دهد و بدین ترتیب به اعتباری نظریه مک لوهان را که عبارت است از اینکه رسانه‌های صوتی-تصویری فرهنگ شفاهی جدیدی با خود می‌آورند، معکوس می‌کند. به نظر دریدا، هیچ گفتاری نیست که از یک مبنای نوشتاری تغذیه نکند. زبان اثری از نوشتار است، «هیچ نشانه زبانی وجود ندارد که بر نوشتار تقدم داشته باشد».

ژیل دلوز و فلیکس گواتاری در ریزم (Rhizom)، بافتها و تاروپودهایی را که به عنوان استعاره برای تفسیر تازه فراوری گزاره‌ها در آنسوی - هم‌پیوستگی کهنه‌شده جهان، کتاب و مولف به کار رفته است، مورد بررسی قرار داده‌اند.^{۱۲} مفهوم «ریزم» نشان‌دهنده مدلی از تفکر معطوف به تکثرهاست که در مقابل منطق دوقطبی، تفکر متعارف، حرکت یک خطی و وحدت‌های کاذب قرار می‌گیرد. آنچه در اینجا برای فلسفه رسانه اهمیت دارد، به خصوص انتقاد ضمنی از انفورماتیک و مدل مهندسی-ریاضی ارتباطات است. «هر نقطه از ریزم می‌تواند (و باید) با نقاط دیگر مرتبط باشد.»^{۱۳} مقولات معمول و دوگانه‌انگاری‌های دکارتی مانند انسان و تکنیک که چند صد سال به عنوان مبنای تفکر بوده‌اند، جای خود را به مفاهیمی از یک واقعیت رسانه‌ای جدید می‌دهند که دیگر «برش یکسره‌ای میان نظام‌های نشانه‌ای و متعلق‌های آنها» را مجاز نمی‌شمارند.

ارتباط‌شناسی: ویلم فلوسر
ارتباطات انسانی از این لحاظ که با ذخیره‌سازی‌های مصنوعی دانش و اطلاعات در برابر تمایل طبیعت به نابود کردن همه صورت‌ها عمل می‌کند، در تقابل با طبیعت قرار دارد و به این معنی ضدطبیعی است. «ارتباط انسانی حيله‌ای است به این قصد که بی‌معنی بودن زندگی بی‌رحم را که محکوم به فناست، به دست غفلت و فراموشی بسپارد ... نظریه ارتباطات به بافت مصنوعی فراموش‌سازی تنهایی می‌پردازد.» این بافت که از سمبل‌های کدگذاری شده تشکیل یافته است، طبیعتی ثانوی است که افراد بشر در آن زیست می‌کنند. از ذخیره‌سازی و انتقال‌دهی اطلاعات، یعنی از یک حيله حقیقتاً ضدطبیعی، یک کد شبه‌طبیعی، یعنی جهان کدگذاری شده، پدید می‌آید.

آغازگاه ویلم فلوسر (Vilem Flusser) در فلسفه رسانه متعهد پیگیری این مسئله است که آماده‌سازی یک جامعه «تلماتیک»^{۱۴} برای تطور فرهنگی بشر چه معنایی دارد. او به طور بسیار

فشرده به بیان سرگذشت تاریخی بشریت به عنوان تاریخی می‌پردازد که با پشت سر گذاشتن مراحل مختلف به سوی انتزاع هرچه بیشتر، با شروع از طبیعت تا صورت‌های همواره نوشونده فرهنگ، پیش می‌رود. فلوسر به این منظور، افکار هردر، هایدگر و مک‌لوهان را در زمینه انسان‌شناسی فرهنگی با هم ترکیب می‌کند. در تحلیل‌های وی، مثل کوشش‌هایی برای تحلیل زستها در متن زندگی هرروزینه (۱۹۹۴)، یا درباره پدیدارهای رسانه‌ای (۱۹۹۳) که در آن متکی به متد پدیدارشناسی بوده است، مفاهیم اساسی فلسفه رسانه، مانند ارتباطات و اطلاعات، و همین‌طور تاریخ، دیالوگ و دیسکور (گفتمان)، رنگ و روی تازه و گاه غیرمتمظه‌ای می‌گیرند.

نظریه‌های دیگر و دورنمای آینده

آغازگاه‌های مختلفی در فلسفه معاصر که مثلاً به گونه‌ای انتقادی به منطق وانمودسازی (Simulationslogik) هوش مصنوعی می‌پردازند، از لحاظ فلسفه رسانه دارای اهمیت است. شکاکان فلسفی نسبت به تطور کامپیوتر، مثل هوبرت دریفوس (Hubert Dreyfus)، به تازگی دوباره به سخن آمده‌اند تا انتظارات بیش از حد از فرهنگ «حضور دورادور» (Telepraesenz) را مورد پرسش قرار دهند. و یا اینکه کوشش‌هایی انجام می‌گیرد برای آنکه سمتگیری‌های مجدد در گفتمان آکادمیک را که از مناقشه‌ای کاملاً تخصصی درباره تقابل میان بازنمودانگاری (Reprae sentationalismus) و برساخت‌انگاری (Konstruktivismus) حاصل آمده است، به صورت گونه‌ای فلسفه عملی رسانه به نحوی آکادمیک به عنوان یک «شاخه جدید فلسفی» مطرح سازند.

بدین‌گونه زاندبوته (Sandbothe) می‌خواهد گشت زبانشناختی (Lingustic Turn) فلسفه معاصر را با امکانات تکنیکی جدید (یعنی اینترنت در کاربرد هر روزینه‌اش) هماهنگ کند. به تازگی پتر اسلوتردایک (Peter Sloterdijk) کوشش کرده است تا مکان انسانی را به نحوی سپهرشناسانه (Sphaerologisch) به عنوان وصف مناسبات درونی و بیرونی در فراشد به-عالم-آمدن یا عالم-پیدا-کردن (Zur-Welt-Kommen) به صورتی نو به بیان آورد. در این میان سپهرهای رسانه‌ای (Mediensphaere) موضوع محوری است.

قابلیت این آغازگاهها هنوز نامعلوم است و به تفصیل بیشتر آنها در آینده بستگی دارد. از این همه می‌توان نتیجه گرفت که - هر طور که بدایت فلسفه رسانه بازسازی شود - این گفتمان که متوجه به مبانی و اصول است، به گونه‌ای فزاینده مقتضی کارهای نظری تمهیدی و نیز رسانه‌شناسی عملی و دانش تخصصی معطوف به عمل است. در حالی که درباب اینکه به طور کلی فلسفه چیست و در زمانه‌ای آن سوی انحصار نوشتاری چه حقانیتی دارد، به هیچ وجه اتفاق نظر وجود ندارد، تا حدودی پارادوکس می‌نماید که از وجود فلسفه رسانه سخن گفته شود. آنچه یک نوع تشبه انتقادی در چارچوب موجود نظم‌های ارتباطی در حال تغییر می‌تواند از عهده آن برآید، تعیین جایگاه برخی مواضع است که به تامل درباب جنبه معرفت‌شناختی رسانه‌ها و تاثیرات آنها بر فرهنگ، جامعه، فکر ما و فراوری دانش مدد رسانیده‌اند.

پی نوشتها:

۱. فرانک هارتمان (Frank Hartmann) دکترای فلسفه، مقیم وین، استاد کرسی نظریه رسانه و ارتباطات در دانشگاه وین. زمینه‌های فعالیت: فلسفه و زیبایی‌شناسی رسانه‌های نو، مالتی‌مدیا و انفورماتیک رسانه‌ای، تعلیم و تربیت رسانه‌ای، تاریخ و سیاست ارتباطات. جدیدترین انتشارات: فرهنگ رسانه‌ای جهانی (۲۰۰۶)، رسانه‌شناسی (۲۰۰۳)، زبان تصویر (۲۰۰۰).
۲. مثلاً در تصور از عالم به عنوان رسانه، چنانکه در کتاب نقد قوه حکم آمده است: «...آن خط رمزی که طبیعت از طریق آن به طور مجازی با ما سخن می‌گوید».

3. Hegel 1970, Band 6, 431.
4. Hegel 1970. Band 2. 547.
5. Husserl 1977, 55.
6. Husserl 1977, 52.
7. Anders 1980, 131, 135 ff.
8. Innis 1997, 137.
9. The Bias of Communication, vgl. Innis 1997, 95 ff.
10. MacLohan 1992, 83.
- Spur
11. Bennington/Derrida 1994, 82.
12. Deleuze/ Guattari 1992.
13. Deleuze/ Guattari 1992, 16.

۱۴. این کلمه telematisch (حاصل تلفیق دو کلمه telecommunication و informatics است).

منابع و مآخذ:

- Anders, Günther (1980): Die Antiquiertheit des Menschen. Über die Seele im Zeitalter der zweiten industriellen Revolution. Band 1. München: Beck.
[Zuerst 1956]
- Bateson, Gregory (1981): Ökologie des Geistes. Anthropologische, psychologische, biologische und epistemologische Perspektiven. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Belting, Hans (2001): Bild-Anthropologie. Entwürfe für eine Bildwissenschaft. München: Fink.
- Benjamin, Walter (1977): Das Kunstwerk im Zeitalter seiner technischen Reproduzierbarkeit [Zuerst 1936]; Kleine Geschichte der Photographie [Zuerst 1931]. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Bennington, Geoffrey/Derrida, Jacques (1994): Jacques Derrida. Ein Portrait. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Blumenberg, Hans (1983): Die Lesbarkeit der Welt. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Borsche, Tilman (Hg.) (1996): Klassiker der Sprachphilosophie. Von Platon bis Noam Chomsky. München: Beck.
- Burke, Peter (2001): Papier und Marktgeschichte. Die Geburt der Wissensgesellschaft. Berlin: Wagenbach.
- Cassirer, Ernst (1997): Philosophie der symbolischen Formen. 3 Bände. Darmstadt: Primus. [Zuerst 1923]
- Darnton, Robert (1983): Der Mesmerismus und das Ende der Aufklärung in Frankreich. München: Hanser.
- Debray, Régis (1991): Cours de médiologie générale. Paris: Gallimard.
- Deleuze, Gilles/Guattari, Félix (1992): Tausend Plateaus. Kapitalismus und Schizophrenie. Berlin: Merve.
- Derrida, Jacques (1974): Grammatologie. Frankfurt am Main: Suhrkamp.

- Derrida, Jacques (1976): *Randgänge der Philosophie*. Frankfurt am Main/Berlin/Wien: Ullstein.
- Dreyfus, Hubert L. (2001): *On the Internet*. London/New York: Routledge.
- Faßler, Manfred (2001): *Netzwerke. Einführung in die Netzstrukturen, Netzkulturen und verteilte Gesellschaftlichkeit*. München: Fink/UTB.
- Flusser, Vilém (1983): *Für eine Philosophie der Photographie*. Göttingen: European Photography.
- Flusser, Vilém (1993): *Lob der Oberflächlichkeit. Für eine Phänomenologie der Medien*. Schriften Band 1. Mannheim: Bollmann.
- Flusser, Vilém (1994a): *Vom Subjekt zum Projekt. Menschwerdung*. Schriften Band 3. Mannheim: Bollmann.
- Flusser, Vilém (1994b): *Gesten. Versuch einer Phänomenologie*. Frankfurt am Main: Fischer.
- Flusser, Vilém (1996): *Kommunikologie*. Schriften Band 4. Mannheim: Bollmann.
- Foucault, Michel (1971): *Die Ordnung der Dinge. Eine Archäologie der Humanwissenschaften*. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Foucault, Michel (1974): *Die Ordnung des Diskurses*. München: Hanser.
- Frank, Manfred (1983): *Was ist Neostrukturalismus?* Frankfurt am Main: Suhrkamp. *Medienphilosophische Theorien*
- Giesecke, Michael (1998): *Der Buchdruck in der frühen Neuzeit*. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Hartmann, Frank (2000): *Medienphilosophie*. Wien: WUV/UTB.
- Hegel, Georg Wilhelm Friedrich (1970): *Werke in 20 Bänden*. Hg. Karl Markus Michel. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Heidegger, Martin (1962): *Die Technik und die Kehre*. Pfullingen: Neske.
- Hoffmann, Stefan (2002): *Geschichte des Medienbegriffs*. Hamburg: Meiner.
- Horkheimer, Max/Adorno, Theodor W. (1969): *Dialektik der Aufklärung. Philosophische Fragmente*. Frankfurt am Main: Fischer. [Zuerst 1944]
- Hörisch, Jochen (Hg.) (1997): *Mediengenerationen*. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Hörisch, Jochen (2001): *Der Sinn und die Sinne. Eine Geschichte der Medien*. Frankfurt am Main: Eichborn.
- Husserl, Edmund (1977): *Die Krisis der europäischen Wissenschaften und die transzendente Phänomenologie. Eine Einleitung in die phänomenologische Philosophie*. Hamburg: Meiner. [Zuerst 1935]
- Husserl, Edmund (1993): *Arbeit an den Phänomenen. Ausgewählte Schriften*. Hg. Bernhard Waldenfels. Frankfurt am Main: Fischer.
- Innis, Harold A. (1997): *Kreuzwege der Kommunikation. Ausgewählte Texte*. Hg. Karlheinz Barck. Wien: Springer.
- Kant, Immanuel (1974): *Werkausgabe Band I-XII*. Hg. Wilhelm Weischedel. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Kittler, Friedrich (1986): *Grammophon, Film, Typewriter*. Berlin: Brinkmann & Bose.
- Kittler, Friedrich (1987): *Aufschreibesysteme 1900/1800*. München: Fink.
- Kittler, Friedrich (1993): *Draculas Vermächtnis. Technische Schriften*. Leipzig: Reclam.
- Kittler, Friedrich (2000): *Eine Kulturgeschichte der Kulturwissenschaft*. München: Fink.
- Koch, Peter/Krämer, Sybille (Hg.) (1997): *Schrift, Medien, Kognition. Über die Exteriorität des Geistes*. Tübingen: Stauffenburg.

- Krämer, Sybille (2001): Sprache, Sprechakt, Kommunikation. Sprachtheoretische Positionen des 20. Jahrhunderts. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Leroi-Gourhan, André (1995): Hand und Wort. Die Evolution von Technik, Sprache und Kunst. Frankfurt am Main: Suhrkamp. [Zuerst 1964]
- McLuhan, Marshall (1962): The Gutenberg Galaxy. The Making of Typographic Man. Toronto: University of Toronto Press.
- McLuhan, Marshall (1992): Die magischen Kanäle. Understanding Media. Düsseldorf: Econ. [Zuerst 1964]
- McLuhan, Marshall (1996): Die mechanische Braut. Volkskultur des industriellen Menschen. Amsterdam: Verlag der Kunst. [Zuerst 1951]
- McLuhan, Marshall (1997): Medien verstehen. Der McLuhan-Reader. Hg. Martin Baltes u. a. Mannheim: Bollmann.
- Münker, Stefan/Roesler, Alexander (2000): Poststrukturalismus. Stuttgart: Metzler.
- Münker, Stefan/Roesler, Alexander/Sandbothe, Mike (Hg.) (2003): Medienphilosophie. Beiträge zur Klärung eines Begriffs. Frankfurt am Main: Fischer.
- Postman, Neil (1999): Die zweite Aufklärung. Vom 18. ins 21. Jahrhundert. Berlin: Berlin Verlag.
- Rieger, Stefan (2000): Die Individualität der Medien. Eine Geschichte der Wissenschaften vom Menschen. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Rorty, Richard (Hg.) (1967): The Linguistic Turn. Chicago: University of Chicago Press.
- Sandbothe, Mike (2001): Pragmatische Medienphilosophie. Grundlegung einer neuen Disziplin im Zeitalter des Internet. Weilerswist: Velbrück Wissenschaft.
- Schnell, Ralf (2000): Medienästhetik. Zu Geschichte und Theorie audiovisueller Wahrnehmungsformen. Stuttgart: Metzler.
- Searle, John R. (2001): Geist, Sprache und Gesellschaft. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Seel, Martin (2000): Ästhetik des Erscheinens. München: Hanser.
- Serres, Michel (1987): Der Parasit. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Serres, Michel (1991): Hermes I. Kommunikation. Berlin: Merve.
- Sloterdijk, Peter (1998): Der starke Grund, zusammen zu sein. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Sloterdijk, Peter (1999): Makrosphärologie. Sphären II. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Vogel, Matthias (2001): Medien der Vernunft. Frankfurt am Main: Suhrkamp.

Kontrollfragen

1. Erklären Sie das Konzept des »Rhizoms« bei Deleuze/Guattari.
2. Erklären Sie die Begriffe »Medium« und »Mediatisiertheit« aus der hier skizzierten medienphilosophischen Sicht.
3. Was wäre in Bezug auf die Philosophiegeschichte (anhand einiger Textbeispiele) unter »Antimedialismus« zu verstehen?
4. Erläutern Sie, was unter »Medienvergessenheit« verstanden werden kann.
5. Erklären Sie die unterschiedlichen Verständnisse der phänomenologischen Methode bei Husserl und bei Flusser.
6. Periodisieren Sie in eigenen Worten die Geschichte der menschlichen Symbolisierungs-Strategien mit Hilfe von Flussers Dimensionalitäts-Modell.
7. Vergleichen Sie den in diesem Beitrag skizzierten Ansatz von Günther Anders mit der Simulationsthese von Jean Baudrillard (. 2.10 Poststrukturalistische Medientheorien).
8. Vergleichen Sie die unterschiedliche Einschätzung des (radikalen) Medienmaterialismus

bzw. des Hardware-orientierten Ansatzes von Friedrich Kittler bei zwei Autoren dieses Bandes: bei Frank Hartmann (hier) und Lutz Ellrich (. 2.9 Psychoanalytische Medientheorien), und beziehen Sie persönlich Position zur Debatte in den Polen von Denken und ›Schreibwerkzeug‹, Inhalt und Materialität und letztlich Mensch und (Medien-)Technik.

9. Vergleichen Sie, wie etwa aus den Perspektiven der Philosophie der Kommunikationsnetze von Serres und des Strukturalismus von Saussure auf unterschiedlichen Ebenen Shannons mathematische Theorie der Kommunikation als unvollständig erscheint bzw. um welche Dimensionen dieses lineare Modell der Signalübertragung jeweils durch Serres und Saussure erweitert wird.

